

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

میرویس ودان محمودی

۲۸ اگست ۲۰۱۳

فرمانبرداران ارتجاع و سرمایه در صدد بد نامی رهبران جنبش مقاومت ملی افغانستان!

۲۹



راسیزم، هزاره ایسم و چنگیزیسیم، قاسم مشترک بین «محقق»، «کشتمند»، «صادق» و «حسین»

شیادی یک بدنام و نامرد!

«انجنیر» صادق ظفر در نقش «مأویست های افغانستان» یک بار دیگر بر ارواح نا مطهر رفتگانش لعنت و نفرین فرستاد!

«انجنیر» صادق ظفر مفعول بد نام تحت نام های مختلفی می نویسد و این تاکتیک وی باعث آن گشته است که رشته کار از نزدش فرار کند. چندی قبل تحت اسم «یک تن از هواداران شعله جاوید» می خواست تا ثابت بسازد که آته و آبه اش سادیست و فحاش بودند و بدان منظور یک کتاب قطور را کاپی کرده و برای خوانندگان وعده نشر قسمت دومش را داد و اما وعده اش را به باد فراموشی سپرد و ما هم به راستی ندانستیم که دلیل سادیست بودن و فحاش بودن آته و آبه اش چه بود و سرانجام چه شد؟ البته به ده ها نمونه از چرندیات و لجن پراگنی های نا تمام در وبلاکش دیده می شود!

«انجنیر» صادق ظفر مقیم «هالند» و شرم قوم جاغوری کوشش می کند که از خود یک شخصیت دانشمند و پر مطالعه و یک مغز متفکر جلوه و تبارز دهد و بدان لحاظ کوشش می کند که واژه شید را که دارای معانی نیرنگ باز، فریب کار، حیلہ گر، اغفال کننده و..... می باشد در «غریبال» آیه اش انداخته، برایش معانی دیگری را پیدا کند و هم با کاپی و اقتباس نمودن، طرز استعمال این واژه را در فرهنگ ها و تمدن های دیگر بیان دارد. این سگ رمه تا به حال ندانسته است که اگر فردی بخواهد معنی واژه ها و طرز استعمال شان را دریابد، انترنیت به ذاتش یک اقیانوس معلومات می باشد و لازم نیست که «صادق مفعول» اوقی گری کند و یک دو تا پاپیگک های بی سواد بگویند که صادق جان دنی کمت. بد بختی درینجاست فردی که تا به حال املاء و انشاء و طرز جمله بندی را بلد نیست و ۹۰٪ لجن پراکنی هایش کاپی و اقتباس می باشد کوشش می کند که خودش را جامع الکمالات تحمیل دارد. شما طرز جمله بندی این شید مفعول و دلال را بنگرید و قضاوت نمائید:

"یکی از رفقای سازمانی خود او که اکنون در همان مملکتی بسر میبرد که او خود در آن بسر میبرد!"

«انجنیر» صادق ظفر مقیم «هالند» و شرم قوم جاغوری مدعی می شود که «ما کمونیست ها» این بدان معنی است که خودش مدعی آن است، یعنی Self pro claimed و اما مراجع انقلابی و شخصیت های مبارزاتی اعم از شعله ئی و هم جنبش انقلابی او را جاسوس (خاد) می شناسند و مدعی شده اند که این زنازاده برای مدت یک سال به حیث مستنطق در (خاد۵-) اجرای وظیفه می کرد!

صادق ظفر، او بی ناموس و گستاخ بی آبرو، کمونیست ها در مورد تو ماچه سگ چنین فکر می کنند:

کمونیست ها تو را مفعول می شناسند و مخاطب قرار می دهند و شاهد عینی آن ها برادر خونی و هم تنت می باشد.

کمونیست ها تو را دزد سلاح و اسناد جنبش انقلابی و اجنت آی. اس. آی. می شناسند.

کمونیست ها تو را انجونیست و جاسوس امپریالیسم می شناسند.

کمونیست ها تو مفعول جاسوس را ننگ آدمیت و یک اوباش بی شخصیت و تهی از وجدان می پندارند.

کمونیست ها تو و لنده ات حسین جاسوس «انجنیر ضیاء» را قاتل «شهید نصرالله» می شناسند و تصمیم دارند که تو

و لنده میلیونرت و لنده جدیدت «غف» را دست و پا بسته از «هالند» و پاکستان به افغانستان آورده، محکمه

صحرائی دائر و شما هر سه را محاکمه نمایند!

کمونیست ها تو را یک مرده گاو و دلال سیاسی و جاسوس کثیف پنداشته و از ارتباط علیا مخدره ات با برداران

حسین جاسوس، و اتهام اخلاقی بر «استاد اقبال» و پاسخ وی با خبراند و می دانند که در آن شب سرد زمستانی

در میان دو دره انبوه از جنگلات که باد به همه جا می پیچید و از دور ها صدای گرگان مست و بی قرار نیز شنیده

می شد، در خانه محقری قلب های بی قرار در زیر یک سقف نیز مست و مستانه بودند. سر انجام از «اخگر» آتش

برخاست و این آتش بصیر و روشن نه تنها خانه را گرم کرد بل چشمانی را بینا ساخت و احتیاجی را مرفوع نمود.

کمونیست ها از دفاعیه ۱۵ صفحه ئی «استاد اقبال» به خوبی ملتفت اند.

کمونیست ها هیچگاهی کلمات رویونیست- اپورتونیست و.... را برای تو و افرادی از قماش تو مورد استفاده قرار

نمی دهند زیرا آنها به خوبی واقف اند که تو یک مرده گاو جاسوس و یک بی شخصیت مفعول و بی شرم بودی نه

یک مبارز و انقلابی؛ حتا خطاب کردند من حیث رویونیست- اپورتونیست کریدت دادن به تو جاسوس سگ

صفت می باشد. زنده یاد «اکرم یاری» کلمه (قوم شرم) را برایت لقب داده بود، چرا؟

زنده یاد «اکرم یاری» فرزند یکی از خوانین ظالم و ستمگر و فنودال با نام و نشان و صاحب صد ها جریب زمین

بود و مردم «جاغوری» از ظلم و ستم وی به عذاب بودند. پسران آن شید و ظالم یعنی شهید «اکرم یاری» و زنده

یاد «صادق یاری» در دربار بزرگ و پرورش یافته اند. در داخل ارگ شاهی دفتر ضبط احوالات موجود بود که مشهور به «ضبط احوالات ارگ بود» و تماماً (غلام بچه های ارگ) در آنجا تعلیم یافته و آموخته اند. غلام بچه در این جا به مفهوم غلام و چاکر نیست بل به مفهوم نازدانه ها و دردانه و به قول شما دوستداران اکرم شاهزاده های دربار می باشد، زیرا پدران غلام بچه ها در زمان تحویلی عزیزان شان برای «ذات شاهانه» چنین می گفتند که «فلانی و یا بسمدانی» جان را به غلامی تان قبول فرمائید. بنابر یک خبرموتق پدر «رنگین دادفر اسپنتا» از ثروتمندان و زمینداران مشهور ولایت باستانی هرات بود. قرار گزارش عینی، پدر «اسپنتا» زمانی اعلیحضرت را به هرات دعوت می دارد و از میدان هوایی هرات تا به در خانه شان را قالیان فرش می کند و تا زمان رسیدن ذات «همایونی» به محل اقامت شان، دهها گوسفند را سلاخی کرده و بعد از عزیمت طلائی، فرزند دلبندهش را به وی می سپارد و می گوید که «رنگین» را به غلامی تان قبول نمائید.

آری! غلام بچگان در پهلوی یک زندگی مرفه شاهانه جهت تحصیلات ابتدائی و عالی به خارج فرستاده می شدند و تمام امکانات یک زندگی اشرافی و شاهانه برای آنها آماده بود. در چنین حال و احوال به غلام بچه ها در «ضبط احوالات ارگ» نیز تعلیم داده می شد تا منافع سلطنت را حفظ و حراست دارند.

آیا آمدن درباریانی همچو «اکرم یاری» و «اسپنتا» در صفوف (جریان دمکراسی نوین افغانستان-شعله جاوید) بر حسب تصادف بود و یا از طرف «ضبط احوالات ارگ» طراحی و به مرحله اجراء گذاشته شد تا این جریان انقلابی و بالنده را ضربه زنند؟

چرا «اکرم یاری» مدعی بود که خلق و پرچم دشمنان طبقاتی اخوان اند نه شعله ئی ها؟

چرا «اکرم یاری» به علنی گرائی «علاقه» پیدا کرد؟

دولت و دودمان طلائی ها به خوبی آگاه بودند که (جریان دمکراسی نوین افغانستان-شعله جاوید) راه مبارزه مسلحانه را تعقیب می دارد و با طبقات ممتاز و کمپرادور سر سازش نداشته و عقیده بر آن دارد که قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می شود. حتا در اسناد محرمانه امپریالیست های امریکائی که هر چندین سال یک بار بیرون می دهند ثبت شده بود که با اخوان و خلق و پرچم می توان از طریق مسالمت آمیز کنار آمد و اما با شعله ئی ها چنین معامله ای را نمی توان انجام داد. در اسناد از رهبران (جریان دمکراسی نوین افغانستان-شعله جاوید) بالاخص «محمودی ها» یاد کرده و حتا جای اقامت و محل سکونت شان را نیز ذکر کرده و مدعی شده است که از دهه پنجاه به این طرف فامیل «محمودی» را زیر نظر داشته اند.

روسها و نوکران خلقی و پرچمی اش به خون شعله ئی ها تشنه بودند و از هر فرصتی استفاده می کردند تا (جریان دمکراسی نوین افغانستان-شعله جاوید) و رهبران انقلابی اش را نابود سازند. مگر تزریق مواد زهری کشنده توسط «داکتر فتاح همراه» به رگ های شخصیت برازنده، مدبر، نستوه، دانشمند و انقلابی بزرگ «داکتر عبد الرحمان محمودی» به امر که ها صورت گرفته بود؟

چرا به انقلابی بزرگ «داکتر عبد الرحمان محمودی» زهر داده می شود و اما به «اکرم یاری و اسپنتا» به جای زهر، شراب سلطنتی مخلوط با امکانات بیحد دربار داده می شود؟

مگر «صادق ظفر»، بچه بی ریشان «پیرم قل» و «غف» مدعی نیستند که «یاری» رهبر پرولتاریای افغانستان بنیان گذار جنبش پرولتاری و مائویستی و به زعم آنها "خدای کمونیسم" در افغانستان می باشد!

پس چطور دربار نخست اجازه می دهد که «یاری» شعله ئی شود و با چند تا از مؤسسين و رهبران و کادرهای «شعله ئی» یک نهادی را به اسم «سازمان جوانان مترقی» بنیان گذاری کنند؟ در ثانی چرا محمودی بزرگ را به نام رهبر «شعله ئی» ها کشتند و اما «یاری و اسپنتا»ی دردانه و نازدانه را به حال خود شان رها ماندند؟ آیا علنی گرائی «یاری» در ضبط احوالات ارگ طرح شده بود و اگر نشده بود چطور و چگونه یک فرد و یا افرادی که به مبارزه مسلحانه پا می فشردند و فعالیت های مخفی و زیر زمینی داشتند یک باره علنی می شوند و در نور دید دربار و هر دو ضبط احوالات یعنی ضبط احوالات ارگ و ضبط احوالات دولتی قرار می گیرند و به همان دلیل موجه در زمان به کرسی نشستن زنازادگان خلقی و پرچمی کادر ها و رهبران شعله ئی گلچین شده و پر پر می کردند؟

مقایسه فقید «اکرم یاری» با رهبر آزادگان مجید قهرمان یک بی ناموسی آشکار «صادق ظفر» است زیرا مجید قهرمان به عالی ترین شکل مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه باور داشت و در عمل نیز به اثبات رسانید.

در فقید «مرحوم یاری» دست پرورده ضبط احوالات طلایی ها هیچ سندی موجود نیست که به چه شکل و اشکال مبارزه عقیده داشت و قرار گفتار جناب او شان که روسها و خلقی ها و پرچمی ها همانند شعله ئی ها به دیالکتیک باورمند اند و روسها و خلقی ها و پرچمی ها تنها اخوان را دشمن طبقاتی شان می پندارند نه شعله ئی ها را؛ بناءً شعله ئی ها را تشویق به علنی گرائی می نمود. پس «اکرم یاری» نه مبارزه دمکراتیک در بین توده ها کرده و نه دست به جنگ مسلحانه زده و نه دارای آثاری علمی، سیاسی، تاریخی و فلسفی می باشد که از طریق مطالعه آنها از نیات وی آگاهی حاصل کرد. گرچه «صادق ظفر» جاسوس مدعی است که آثار «اکرم یاری» در صندوقچه ای گذاشته شده و درگودالی پنهان است که به اثر گذشت زمان و نقل مکان، اثر و نشانی مخفیگاه اسناد از نزد شان گم شده است؛ و اما دیالکتیک به حرف های مفت و ملایی باور ندارد.

مجید قهرمان دارای آثار زیادی به قلم خود شان می باشد که در همین اواخر چندین نوشته ایشان را به آرشیف پورتال آزادگان فرستادم.

«اکرم یاری» با کرتی و پطلون و نکتائی در ارگ شاهی با ناز و نعمت و داشتن خدمه ها و نوکران بزرگ شده است و اما مجید بزرگ در میان توده ها متولد و بزرگ شده و بالاخره به خاطر توده ها می میرد.

در شرایطی که «اکرم یاری» و سایر غلامان دربار در علفچر های ارگ کابل جولان می دادند و مشق خرامیدن می آموختند، زنده یاد مجید با تصویری از اجساد به دار آویزان پدر و پدر کلانش در ذهنش، به وسیله همان درباری که «اکرم ها» را در آغوش داشت، در تبعید هر دم و هر لحظه، سوگند مبارزاتی اش را علیه آن خاندان تجدید و باز هم تجدید می نمود.

«اکرم یاری» از شناخت درباریان و ثروتمندان و برخی از رهبران و کادر های شعله ئی برخوردار بود و اما مجید قهرمان از شناخت توده های میلیونی برخوردار بود و اسم مبارکش از مرز های کشور فراتر رفته و جهانی شده بود.

این که مردم متعلق به اقشار و طبقات مختلف جامعه به قهرمان ملی شان القابی را اعطا و اهداء و تخریص می دهند، این نشاندهنده محبت، صمیمیت و احترام بی پایان مردم نسبت به رهبر آزادگان است. اما بالعکس مردم از «فقید یاری» اصلاً چیزی نمی دانند و با اسم ایشان اصلاً آشنائی ندارند.

«صادق ظفر» مفعول به اثر حرامزادگی و بی ناموسی هایش نمی تواند که از میهن پرستی و انقلابی بودن مجید قهرمان چشم پوشی نماید و چنین اقرار می دارد که:

"در این هیچ جای بحث نیست که ماهمیشه به مجیدکلکانی فقیده حیث یک انقلابی میهنپرست که در تاریخ این سرزمین نظیر ندارد، احترام قایل هستیم. او یک وطنپرست بود و صادقانه در راه آرمانش رزمید و با شرافت یک انسان بزرگ شهید شد".

«صادق ظفر» نمی گوید که در اصل خودش که است و در جنگ میهنی و مبارزات جریان دموکراسی نوین چه عملکرد هائی دارد و با که در ارتباط بود و روی کدام مسؤولیت و صلاحیت در مسند قضاوت می نشیند و از «ما» نشخوار می کند؟

صادق مفعول تو و امثالت اگر از رهبر آزادگان تعریف کنید و یا بد و بیراه بگوئید، برای جنبش شعله ئی و جنبش انقلابی قابل اهمیت نیست چرا که تو یک جاسوس مفعول، یک عقده ئی بیمار و یک ماچه سگ بد بو و ننگ انسانیت می باشی. تو سگ کثیف در مقابل عملکرد های انقلابی و در مقابل اسم نامور سردار آزادگان مجید قهرمان عقده داری و هرگز نمی توانی با تعریف و تمجید به رهبر آزادگان در قلبت جا باز کنی و یا با کوبیدن ایشان به نام و هویتی بررسی. تو همچو پشغلی هستی که هر لحظه در زیر پا ها می شوی و تهی از شخصیت و هویت مبارزاتی می باشی.

اما رند بچه و «شیر بچه» جاغوری در مورد «فقید اکرم یاری» چنین غلو و دروغ می گوید:

"ما اعتقاد داریم که رفیق اکرم یاری کسی هست [است] که جنبش دموکراسی طلبی افغانستان راست و سوی پیگیر انقلابی داد. و تازمانیکه در افغانستان جامعه طبقاتی حاکم است، نام رفیق اکرم یاری گاهی به نجوا و زمانی با فریادهای زمین لرزه مانند بر زبان خواهند آمد.؟!"

«انجنیر صادق مفعول» همین همه گپ ها و سخنان و موعظه گری هائی را که ادعا می کنی «فقید یاری» در کجا بیان کرده و مطرح ساخته اند، از شاهدان متوفی بگذریم آیا شاهدان زنده موجود است و اگر نیست این همه سخنان عالمانه را با الهام از «مارکسیزم- لنینیسم- مائوئیسم» مطرح ساخته اند، آیا کدام نوشته ای و یا کست ضبط شده ای موجود است که مدعایت را به کرسی واقعیت بنشانند و یا مجبوراً این چرندیات و هزیان گوئی را به مثابه بادی از پر خوری قبول نمایم؟!

این که « یاری فقید» در داخل «سازمان جوانان مترقی» در مقابل شیادان اکونومیست، سنتریست و انارشویست به طور قاطعانه دفاع کرد، آیا سند و یا اسناد تاریخی اش بر روی پوست آهو نوشته شده است و یا در صندوقچه ایشان پنهان است؟ اگر اسناد و شواهدی موجود است در پیشگاه مردم پیشکش کن و در غیر آن برابر به یک گوز برنجی حسابش می کنیم.

مگر رهبری سازمان جوانان مترقی تا قبل از افتادن به زندان با «سمندر» نبود؟

این که « یاری» با الهام از «مائوئیسم» و به ویژه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی تحت رهبری مائوتسه دون و تحت هژمونی پرولتاریا به ضد اکونومیست ها، سنتریست ها و انارشویست ها مبارزه اش را اعلان نمود، در آن زمان اکونومیست ها و انارشویست که ها بودند و این مبارزه را که به چشم سر دیده است و یا اگر نوشته ای به قلم «صدر» موجود باشد با اشتیاق فراوان مطالعه خواهیم نمود!

بنابر گفتار فامیل نزدیک «یاری صاحب» ایشان در زمان حاکمیت خون و آتش غلامان روسی و تجاوز شوروی، حواس پریشی و روان پریشی عاید حال شان شده بود. در این جا یا «صادق ظفر» همه حرف هایش بر مبنای دروغ استوار است و بالای «یاری صاحب» تهمت می بندد و یا در همان زمان فعالیت های «سازمان جوانان مترقی»، «یاری صاحب» به حواس پریشی و روان پریشی دچار شده بودند چرا که در آن عصر صدر مائو تسه دون در قید

حیات بودند و خودش را مارکسیست لیننیست می گفت و حزب کمونیست چین هیچ گاهی از مائوایم یادی نکرده است و هم چنان صدر مائو از «ایزمش» اصلاً یادی نکرده است؛ پس چنان مکتب سیاسی که اصلاً وجود عینی نداشت حتمی «یاری صاحب» از عالم غیب الهام می گرفت و یا مریدی عابد حالش، ایشان را به هزیان گوئی و داشته بود!

پس «یاری صاحب» را که اصلاً مردم افغانستان به جا نمی آوردند و از موجودیت فزیکیشان اطلاعی نداشتند و ندارند؛ چطور و چگونه می شود که نام او را تا زمانی که خلق افغانستان تحت رهبری طبقه کارگردروشنائی «مارکسیزم-لنینیزم-مائوایم» مبارزه می کنند به درفش سرخ پرولتاریائی مبدل می سازند؟ و تا زمانی که در افغانستان جامعه طبقاتی حاکم است، چطور نام ناشناس «اکرم یاری» گاهی به نجوا و زمانی با فریاد های زمین لرزه مانند برزیان خواهند آمد؟؟؟؟!! فکر کنم که «صادق ظفر» به اثر امراض روحی و روانپزشکی از ... نیز پیشرو می رود و شعار های تو خالی و خلاف حقیقت و عینیت را گوساله وار سر می دهد!

حال اگر یک لحظه به مانند صادق ظفر وجدان خود را طرف دیگری گذاشته، بپذیریم که نام یک **مردۀ سیاسی** درفش سرخ پرولتاریا بگردد و فریاد اسمش زمین لرزه ایجاد کند، کدام منطقی می تواند بپذیرد که نجوا می تواند زمین لرزه ایجاد نماید؟؟ آیا خواندن چنین اراجیفی به خودی خود نمی رساند که نویسندگان چیزی در حد کاسه لیسان دربار اند، که وقتی زمانش برسد، «نه کرسی فلک» را در زیر پای باداران شان می گذارند، تا مگر گوشه چشمی هم به طرف آنها بیفگند؟؟

«انجنیر صادق ظفر» این داغ ننگ بر جبین ملیت شریف هزاره با وصف ادعایش که یک مارکسیست-لیننیست و مائوایست می باشد با اثر ادعایش باز هم عقده های ملیتی اش فوران می کند و به هزاره ایسم و چنگیزیسم می چسبد و چنین پارس می کشد:

" در سال ۲۰۰۹ بود که دیدیم سیدحسین موسوی زیر نام احمد برومند مارا بزیررگبارفحش گرفته که چرا **مجیدکلکانی** را کمونیست کبیرنگفته ایم و رفیق اکرم یاری را که هزاره است کمونیست می گوئیم. هزاره ساختن رفیق اکرم یاری که امروز هم از طرف ناسیونالیست های هزاره وهم از طرف ناسیونالیست های تاجک) بطور اخص-ساما(ادامه دهندگان) به خاطر کوچک ساختن او عملی میشود، سرنوشت غم انگیزی است که ایادی بورژوازی به روزگار تمام رهبران پرولتاریا آورده می آورند."!

این که بزرگ مرد، سردار آزادگان، کمونیست بود و یا نبود، به «انجنیر صادق ظفر» مفعول که چنین صلاحیت، شایستگی، کفایت، حوزه قضائی و قلمرو قدرت را بخشیده است که بگوید که کمونیست و یا غیر کمونیست که است و یا که نیست؟

علم و فلسفه کمونیسم توسط کارل مارکس و فریدریک انگلس تدوین و نوشته شد و اما به جز کمون اولیه، بشریت دیگر جامعه کمونیستی را تجربه نکرده اند. از دید شخصی این قلم رهبران پرولتاریا و رهبران انقلابات فرانسه-چین و شوروی کمونیست های کبیر بودند. مائو تسه دون از موضع یک کمونیست آگاه یک ناسیونالیست انقلابی نیز بود و به خاطر آزادی میهنش از چنگال خونین امپریالیسم جاپان دست به اسلحه زد و با به راه اندازی جنگ توده ئی طولانی و پیروزی انقلاب دمکراتیک تپ جدید و گذار از آن سوسیالیسم را به پیروزی رسانید نه کمونیسم را! ستالین نیز به خاطر دفاع از آزادی ملی کشور شان علیه فاشیسم، نخست نظام سرمایه داری تزاران را نابود ساخت و ثانی فاشیسم را شکست مفتضح داد و بنیان کشور شور را ها و نظام سوسیالیستی را گذاشت.

در چین سوسیالیسم توسط باند دنگ سیائو پنگ و هوا کو فنگ به شکست مواجه شد و در روسیه توسط خروسچف ساقط گردید. پس در اواخر قرن ۱۸ تا به حال که اوائل قرن ۲۱ است جامعه کمونیستی در هیچ کشوری مستقر نشده است. حتا با اثر انقلابات سوسیالیستی در چین و روسیه طبقات به کلی نابود نشد و بعد از مرگ مائو و ستالین طبقات ستمگر دو باره قدرت را به دست آوردند و حالا هر دو کشور روسیه و چین کشور های امپریالیستی بوده و طبقات ممتاز و ستمگر در هر دو کشور حاکم اند و لایه ها و طبقات محروم جامعه شدیداً استثمار می گردند و فاصله طبقاتی با گذشت زمان بیشتر و بیشتر می شود. پس کمونیست به کسی اطلاق داده می شود که افکار و اندیشه های کمونیستی را در عمل به کار برده و پیاده کند نه در شعار؛ و سعی و تلاشش منجر به بنیانگذاری جامعه کمونیستی گردد که مارکس-انگلس-لنین-ستالین و مائو هیچ کدام و هیچگاهی موفق نشدند که طبقات را به کلی منهدم سازند و با گذار از سوسیالیسم به کمونیسم برسند.

با حرکت از چنین منظری، این که چه کسی را می توان کمونیست نامید و چه کسی را غیر کمونیست، به معیار هائی ضرورت دارد که افرادی با درجه ذکاوت انسان نیندرتال از قماش صادق ظفرو یارانش نه تنها صلاحیت علمی و توانائی چنان ارزشیابی را دارا نیستند؛ بلکه وقتی پای صادق ظفر در میان باشد به علاوه فقدان صلاحیت اخلاقی، مزدوری و وابستگی وی به دشمنان کمونیسم در سطح جهان یعنی سوسیال امپریالیزم روس و نوکرانش نیز مانع از آن است که چنین فرد کودن، بد اخلاق و مزدوری ترازوی قضاوت نسبت به افراد را در اختیار بگیرد.

رفقای صادق مفعول از آدرس «حزب دمکراتیک خلق» چنان ضربات مهلکی بر پیکره و نام سوسیالیسم وارد کرده اند که سال ها کار دارد تا نخست معنی و مفهوم دمکراسی را برای مردم بیآموزانیم و سال ها کار دارد که مردم بدانند که سوسیالیسم واقعی چیست و چگونه به جامعه سوسیالیستی می توان رسید؟

اگر دیروز «حزب دمکراتیک خلق» در بدنامی سوسیالیسم تلاش نمود؛ امروز جاسوسان «حزب دمکراتیک خلق» از قماش باند مفعولان صادق و ثنا تحت رهبری اسد الله و سلطانعلی کشتمند و با استفاده از اسم و رسم و نشان جنبش دمکراسی نوین افغانستان- شعله جاوید در بد نامی سوسیالیسم و افکار کمونیستی کوشا اند تا میخ آخرین را بزنند.

و اما به ارتباط نوشته همکار پورتال «احمد برومند»، نخست آن که بنا بر تذکرات مستقیم شخص «برومند» وی به هیچ صورت «موسوی» نمی باشد، در ثانی برای کسانی که در کنار حد اقل سواد فرهنگی - ادبی از وجدان سالمی هم برخوردار باشند، یک مراجعه سریع به نوشته های «موسوی» و مقایسه آنها با نوشته های «برومند» به خودی خود داد می زند که آنها افراد جداگانه ای بوده و صادق ظفر و شرکایش «زدن والای» خود را نمی شناسند. البته چنین سوءتفاهمی هرگاه واقعیت هم داشته باشد از طرف افرادی چون صادق ظفر که وقتی زانو بر زمین زده اند، بدون آن که به عقب نگاه کنند ده ها نفر را جوابگو بوده اند و بعد از ختم «غایله رفت و آمد»، هر فرد را به جای دیگری گرفتن به عادتش تبدیل شده است، زیاد بعید نمی تواند باشد.

رفیق انقلابی و بزرگوار «موسوی» هیچگاهی کلمات هزاره و تاجیک و پشتون و ازبیک را به زبان نیاورده و هیچ گاهی به مسائل ملیتی دامن نزده اند و این یک تهمت بی ناموسانه صادق مفعول نسبت به ایشان می باشد. اگر چنین نیست بیش از ۱۰۰ مقاله از موسوی در پورتال وجود دارد، از همین امروز تا هر زمانی که خواسته باشند، دست شان باز، فقط یک نمونه ارائه بدارند، تا مردم بدانند که ادعا کننده یعنی صادق ظفر کوانتل پروی تهمتگر نیست، و از وجدان سالمی برخوردار است!!

«یاری صاحب» هیچگاهی سوسیالیست نبودند، پس زمانی که یک شخص سوسیالیست نباشد چطور وی را می توان کمونیست نامید؟

فامیل «یاری صاحب» مدعی اند که هزاره نیستند بلکه از غزنی می باشند، پس تو حرامزاده زنا زاده با کدام دلیل و سند برای شان ملیت تراشیده ای و از آن استفاده های ملیتی و سکتاریستی می کنی؟ صفوف ساما متشکل از تمام ملیت های ساکن کشور به شمول تاجیک می باشد و ساما تنها مختص به تاجیکان نیست. اگر مردم شمالی-هری و پروان را تاجیک مخاطب قرار داده ای برو سری به تاریخ بزن و در خواهی یافت که دری زبان اند نه تاجیک؛ فعلاً از حوصله این نوشته خارج است که در مورد تاریخ و پیدایش تاجیک صحبت شود.

پس شخصیت سیاسی «یاری صاحب» هیچ گاهی بزرگ نبود که به خاطر کوچک ساختنش تلاش شود و برای کسی که هرگز مسلحانه نجنکید و اما اپورتونیست و علنی گراء بود نمی توان حنا اسمش را با پنسل در پهلوی اسم های مجید بزرگ و فیض بزرگ نوشت زیرا فیض و مجید علیه سوسیال امپریالیسم سلاح بر دوش گرفتند و تا واپسین نفس رزمیدند.

صادق ظفر مفعول تیر کین و چرکینش را شغاد وار بطرف رفیق توخی پرتاب می کند و با چشم سفیدی خاص مفعولانه اش ترور شخصیت می کند:

"نوع بدترین شیدای پوپولیستی بیوه سیاه مونث زهرش درگام اول فعالیت قلب راهدف قرارمیدهدوآرافلج میسازد."؟!

«رفیق توخی» در مرحله ای از تاریخ به خاطر دفاع از میهن و مردمش به ضد خلق و پرچم و باداران روسی شان رزمید و بهترین سالیان عمرش را در عقب میله های زندان گذرانید و انواع شکنجه ها را متقبل گشت و با استقامت و پایداری اش حماسه ها آفرید. اگر شما مفعولان و ننگ مرد و مردانگی یک شب را در زندان مخوف پلچرخ سپری می کردید نه تنها به خود می شاشیدید بل زن ها-خواهران و مادران تان را با (چپراسی) های زندان همبستر می ساختید تا آزاد شوید!

در نقش Black Widow خانم تان بازی کرد و بعد از رفع احتیاجات جنسی اش قلب «براداران حسین جاسوس» را مورد هدف قرار داد؛ مگر همین طور نبود؟ توخی مردانه زیست و مردانه و ایستاده جان خواهد باخت و من به پایداری شان ایمان دارم.

راستی می گویند که مفعول چشم سفید می باشد و این هم نمونه دیگری از دروغگوئی و لجن پراگن یک مفعول جاسوس و یک روانپزش مرده گاو:

"مردم نمیدانندکه همین کبیرتوخی حتی دامادخایشنه اش راکه اوهم درزندان بوده به این "عیب"متهم میکنندکه"چرا از بادام هایش به اوهم نمیداده است" و... قس علیهذا!؟!

(دخشتک خیری آژانس ولاندی کوی)، این خیر را آژانس خبر گزارای خشتک متعلق به علیای مخدره و آیه «صادق ظفر» اشاعه و پخش کرده است که بوی بد می دهد و خلاف واقعیت می باشد.

«صادق ظفر» چون تو مفعول مستنطق (خاده-) و زندان پلچرخ بودی؛ چرا افشاء نمی سازی که «رفیق توخی» علیه کدام «رفیق سازمانی» اش شهادت داده است؟ با زبان سند بنال و در غیر آن این تهمت و بی ناموسی ات را به حساب مفعول بودن و دوسیه ساختنت و انتقام گرفتن ... دادن هایت حساب می کنیم.

بنابر ادعای مهتاب شب چهارده جاغوری و مفعول بد نام و مشهور صادق دنی، «رفیق توخی» زمانی که در هندوستان تشریف داشتند، داستان های جعلی درست می کردند که سازمان ملل بازم کیس های پناهندگان

متقاضی فلان کشور را باز کرده است و به این قسم پول افغان هائی را که منتظر قبول شدن شان در اروپا و امریکا و استرالیا بودند به "بهانه" ترجمانی بالامیرفت؟!

تف بر لخ های کثیف آبه کنجی ،ماچه سگ و صورتی ات که دروغ شاخداری گفتی. قرار معلومات ، زندگی «رفیق توخی» در هند خیلی رقتبار و اسفناک بود و ایشان در محل های خیلی فقیرانه ای می زیستند و زمانی که به کانادا تشریف آوردند یک پول هم در جیب نداشتند و در یک اطاق شریکی با یک فامیل با مشکلات فراوان زندگی می نمودند. وی یک انسان والا همت و با غیرت بوده و است و در آن روزگاران سخت و تنهائی دنبال کار می گشت تا این که برایش کاری دست و پا کردم و ایشان در بدترین شرایط کار را با معاش کم آغاز کرد تا لقمه نانی بدست آورد. بعد از مدتی کار نمودن مریضی عاید حال شان گردید و در شفاخانه به خاطر سنگ گرده عملیات شد. ایشان به زبان انگلیسی زیاد تکلم نمی توانستند و در جهت رفع مشکلات مسائل به اداره مهاجرت و یا دیدن داکتر به ترجمان ضرورت داشت. شهامت و جرأت ایشان به همه معلوم است و این که ایشان در هند ترجمانی مهاجرین را می کرد و یا برای مردم کیس می ساخت و پول اندوزی می کرد این راپور خلاف حقیقت بوده و به خشتک فامیلی «صادق ظفر» ربط مستقیم دارد و پر از بو و تعفن می باشد و یک تهمت بی ناموسانه و ترور شخصیت می باشد و بس. چون قلم توانای «رفیق توخی» جاسوسان را افشاء و رسوا ساخته است و جاسوسان و مفعولان به خاطر انتقام کشی به چنین پستی و رذالت دست می زنند!

قرار راپور خبر گزارى خشتک، یکی از رفقای سازمانی رفیق توخی که در کانادا اقامت دارد منبع گزارش می باشد. اگر چنین باشد که وی راپور های «موتق» را در مورد زندگی «رفیق توخی» گزارش داده است پس چرا خودش را معرفی نمی کند و در خشتک عیال صادق مفعول پنهان شده است؟!

اگر مرد است که نیست و جرأت دارد که ندارد؛ چادری اش را به دور افگند و از خشتک عیال صادق مفعول بیرون شود و ضمناً برایش قول می دهیم که نوشته هایش را بدون سانسور در پورتال افغانستان آزاد به نشر برسانیم و در غیر آن چاره ای نداریم جز این که وی را عضو جدید باند مفعولان حساب کنیم.

قرار شنیدگی ها بعد از این که ازدواج هم جنس بازان در «هالند» به طور رسمی و قانونی آغاز شد، «صادق ظفر» مفعول با بچه بی ریش داکتر زرغون خلقی ،«غف» عروسی رسمی نموده است و هم چنان با یک ایرانی هم جنس باز نیز مزاجت کرده اند و نه تنها مشغول هم جنسبازی اند بل شب و روز شان نیز مشغول چراغکشی می باشند. البته این خبر را شنیده ام و شاهد ندارم و اما از مفعول بودن-مرده گاو بودن و جاسوس بودن تان مستند با خبرم!!

رفیق گرانقدر و نستوه و انقلابی «توخی» نمونه و سمبول مردی و مردانگی، همت و غیرت، راز داری و ناموس داری می باشد و تا به حال به خاطر مادیات به هیچ قلدر و پولداری سر خم نکرده است و تا که توان داشت کار کرده است و من شخصاً به شخصیت ایشان و با همت بودن ایشان ارج بی پایان می نهم.

همین که خود اقرار نموده ای که رفیق توخی وقتی پای مصالح و منافع انقلاب در بین باشد، حتا بر اقوام و خویشاوندان خود هم رحم نمی کند، خود گواه آن است که ایشان از شخصیت مبارزاتی و الائی برخوردار بوده، کینه و نفرت تو و پارتنر جنسی ات داکتر «غف» هم، همین روحیه انقلابی رفیق توخی می باشد.

ادامه دارد